

فاجعه آفرینی مغولان در جهان اسلام

دکتر علاءالدین آذری

استاد تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر

چکیده

وقتی کودک دبستانی بودم، در کتب فارسی یا تاریخ نیم قرن پیش، در باب عملکرد مغولان، این سخن پرمغز و موجز جهانگشای جوینی نقل شده بود که مغولان در بخارا چه کرده‌اند؟، آن شخصی که سالم از آن قتلگاه جان به سلامت بدر برده بود، پاسخ داده بود: «آمدند و کتند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند...»

مغولان هشت قرن پیش به بهانه‌های واهی راهی بلاد آباد و پرجمعیت و متمدن اسلامی گشتند و به جنایاتی دست یازیدند که در همه تاریخ بشریت نظیر و مانند نداشته است. آنها روی آشوریان را که در سفاکی و ددمثی در جهان باستان شهره آفاق بودند، سفید کردند. یادآوری آن همه جنایت و تبهکاری برای وجدان‌های بیدار واقعاً دردناک و غیرقابل تصور است.

عجیب است که در روزگار ما و در آغاز قرن بیست و یکم هم وغم دولت جمهوری مغولستان یافتن مقبره عامل این همه جنایات شگرف است. آنها گروهی فرصت‌طلب بیگانه را اجیر کرده‌اند که با هواپیما و هلیکوپتر در پهن دشت مغولستان و تپه و ماهورهای آن به جستجو و کتند و کاو بپردازند تا شاید بتوانند گور آن سپیدموی گریبه چشم (چنگیزخان) را بیابند و هدایای گرانبهایی دریافت دارند، شاید هم حق با آن دولت باشد، خدا می‌داند... ما نمی‌خواهیم همه صفحات تاریخ پرماجرایی مغولان را در اینجا بگشاییم و از معایب و محسنات آنان سخن بگوییم، تنها به برخی از نکات مهم تاریخ آنها من جمله جنایات هولناکی که به دست چنگیز و فرزندان و کسان وی انجام شده اشارات مختصری می‌نمائیم.

کلید واژه‌ها: مغول‌ها، چنگیزخان، خوارزمشاهی، ایران.

تموچین (به معنای آهن) که بعدها چنگیزخان (به معنای خان بزرگ) لقب یافت، دلاور مردی از صحاری مغولستان بود که حوادث روزگار و سختی و تنگی معیشت و دشمنان فراوان از او شخصیتی ساخته بود چون فولاد آبدیده، خونسرد، بی‌رحم، نترس، شجاع، دوراندیش، آینده‌نگر، سازمان‌دهنده، قانونگذار و

از نعمت خواندن و نوشتن محروم بود، دشمن فلاح و آبادانی و شهرنشینی بود، پس از مرگ نابهنگام پدر (یسو کای بهادر) در سنین نوجوانی جانشین وی شد؛ اما مخالفان و دشمنان فراوان داشت، از مهالک بی‌شماری جان سالم بدر برد و سرانجام در نتیجه پایداری و دلاوری و قساوت قلب موفق به ایجاد اتحاد در میان همه قبایل مغول و ترک و تاتار گردید. شرح احوال او در کتاب تاریخ سری مغولان یا (یوان شائو پی‌شیه)^۱ مندرج است که توسط دکتر شیرین بیانی به فارسی برگردانده شده است.

چنگیزخان پس از قدرت‌یابی، با دو دولت بزرگ و متمدن آسیایی در شرق و غرب همسایه گشت: چین در شرق و ایران در غرب، او و فرزندانش سرانجام بر آن دو دولت عظیم و پرثروت غلبه یافتند. در آن ایام یعنی اوایل قرن هفتم هجری قمری سرزمین پهناور چین میان سه دولت تقسیم شده بود: در بخش شمالی دولت بیگانه کین فرمانروایی داشت و در منطقه شمال غربی دولت کوچک هسی‌هسیا و در جنوب چین دولت مردمی سونگ، همه مردم چین آرزومند وحدت این کشور تحت لوای دولت سونگ بودند؛ اما چنگیز و اولاد و نوادگان وی به چین تاختند و قریب یک قرن بر آن کشور فرمانروای یافتند. و موفق به تشکیل دولتی به نام یوان گشتند که بنیانگذار آن «قویلائی قآن» فرزند تولوی بود.

اما در غرب آسیا، دولت مسلمان مقتدر و خودکامه‌ای به نام «خوارزمشاهی» فرمانروایی داشت که پایتخت آن شهر گرگانج (اورگنچ = جرجانیه) بود و پادشاه سبکسر، خودخواه و جاه‌طلبی بر آن حکومت می‌کرد که از مادر خونخوار و عیاش خود ترکان‌خاتون و ایل و تبار او حساب می‌برد. حکومت تحمیلی خوارزمشاهی مورد قبول عامه نبود و اعمال و افعال آن دولت مایه انزجار مردم بود. سلطان محمد خوارزمشاه با خلیفه جاه‌طلب عباسی یعنی «الناصرالدین الله» میانه‌خوشی نداشت و قصد تصرف قلمرو او را داشت؛ از این‌رو گروهی از مورخان درست یا نادرست بر این باورند که خلیفه عباسی، تاتارها یا ترها (مغولان) را به حمله و تجاوز به قلمرو سلطان

خوارزمشاه تحریک کرده است! البته نیرنگ‌ها و دسایس این خلیفه مشهور عباسی که مدت درازی فرمانروایی داشت، بر همگان مسلم و مسجل است.^۲

سلطان محمد خوارزمشاه قبل از هجوم مغولان به قلمرو پهناور او، به طور اتفاقی به فوجی از مغولان در سرحدات شرقی خود برخورد، با اینکه فرمانده آن دسته از مغولان که جوجی (توشی) نام داشت (پسر بزرگ چنگیز) اجازه جنگ با خوارزمشاه را نداشت، اما محمد خوارزمشاه که مغول‌ها را کافر می‌دانست، از شدت غرور و خودخواهی فرمان حمله را صادر نمود. در این زد و خورد مختصر سلطان به ظاهر مقتدر خوارزمشاهی به صلابت و قدرت و نظم ارتش پرمهابت چنگیزی پی برد و چنان دچار ترس و واهمه شد که اگر جلال‌الدین فرزند ارشد سلطان در صحنه پیکار حضور نداشت مسلماً سلطان محمد خوارزمشاه کشته می‌شد. بزرگترین و درعین حال بدبخت‌ترین پادشاه خوارزمشاهی تا واپسین دم حیات در جزیره آبسکون در دریای مازندران که اکنون دیگر وجود خارجی ندارد، از آنها بیمناک بود. سلطان فراری دنبال یک وجب خاک خدا می‌گشت که مغول در آنجا نباشد تا پس از مرگ او را در آنجا به خاک بسپارند! ساندرز محقق انگلیسی می‌نویسد:

«قشون چنگیز اساساً از نیروی سواره‌نظام و گروه مهندسی تشکیل می‌شد، پیاده‌نظام به ندرت مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ زیرا جنگجوی صحراگرد بدون اسب قابل تصور نبود، سواره‌نظام سنگین اسلحه، زره می‌پوشید و مسلح به شمشیر و نیزه بود، سواره‌نظام سبک، زره نمی‌پوشید و کمان و زوبین به کار می‌برد. کمان مرگبارترین و دقیق‌ترین سلاح مغول بود، این سلاح بسیار سنگین بود، کشش آن یک صد و شصت پوند فشار و دویست تا سیصد یارد برد داشت.»^۳

رنه گروسه می‌نویسد:

«هر اسب سواری برای تاختن راحت‌تر و نیز تیراندازی و تحرک در رزم و شکار لازم بود از لباس‌های خاصی بهره‌برگید، مغول‌ها به تقلید از هون‌ها، لباس بلند و دامن‌دار را به شلوار و تنبان تبدیل نمودند تا بتوانند در حالت فرار نیز تیراندازی را ادامه دهند. سرباز مغول در اردو کلاه‌پوستی که گوش‌هایش را می‌پوشاند و از جوراب‌های پشمی و کفش‌های نمدی استفاده می‌کرد. روپوش بلندی به تن می‌نمود که تا روی زانوی او می‌رسید و در موقع نبرد یک کلاه چرمی که پشت سر و گردنش را محفوظ می‌داشت، بر

سر می‌نهاد... آلات حرب او عبارت بود از دو کمان، دو ترکش، یک شمشیر منحنی و یک تبرزین، یک گرز آهنی که به زین اسب آویخته بود، یک نیزه قلابدار برای به زیر کشیدن سوار و یک کماند که از یال اسب بافته شده بود...»^۴

گفتیم که مغول به رسته سواره نظام اهمیت فوق‌العاده می‌داد، زیرا پیروزی‌های برق‌آسای آن قوم سفاک در آسیای شرقی و غربی و اروپا مدیون سواره نظام بی‌باک و متهور مغول بود، بنابراین ما به نقش حیاتی اسب این حیوان نجیب و پرطاقت در حیات نظامی و اجتماعی و اقتصادی مغولان به خوبی پی می‌بریم:

«اسب برای مغول همه چیز بود. اسب مغولی به مثل خود آنان کوچک‌اندام و زمخت و بی‌ظرافت بود. گردنی قوی، ساق‌ها و دست و پایش کمی درشت و تنش پر مو بود، حرارت و حدت این اسب‌ها، قدرت آنها و نیروی تحمل و قناعت و استحکام دست و پای آنها حیرت‌آور است. این همان اسبی است که استپ‌های مغولستان تا قلب اروپا به وسیله آنها درنوردیده شده است، اگر قبلاً اسبان ایرانی و یونانی، جهان را فتح کرده بودند، اینک لازم بود که اسب کوچک و پر پشم صحرای مغولستان نیز قدرت خود را بیازماید.»^۵

اما گروه مهندسی ارتش مغول که در نابودی قلاع و استحکامات تبحر فراوانی داشت با بهره‌گیری از تجربیات فنی ملل مغلوبه از جمله چین برای به زانو در آوردن دشمنان خود از هزاران منجنیق که سنگ‌های عظیم و مواد آتش‌زا پرتاب می‌کرد، استفاده می‌نمود.

«چنگیز، در جنگ روانی آن هم به هولناک‌ترین نوع، استاد بود. عمداً شهرت خونخواری و وحشیانه خود را در اطراف پخش می‌کرد و انتظار داشت حرف‌هایی که درباره بی‌رحمی او شایع می‌شود، ملت‌ها را چنان وحشت‌زده سازد که بدون مقاومت تسلیم شوند. انتظار او هم اغلب به تحقق می‌پیوست. توحش خونسردانه‌ای که مغولان در کشتار همگانی نشان می‌دادند، چنان نفرت‌آور است که به وصف نمی‌آید.»^۶

نظم و انضباط ارتش مغول بی‌مانند بود، سربازان مطیع محض فرماندهان خود بودند و جملگی لباس کامل نظامی و متحدالشکل در برمی‌کردند، برخی از سرداران مغول از آن جمله جبه نویان (یمه) و سوبوتای بهادر از اعجوبه‌های زمان خود بودند، خود چنگیز نیز بر طبق اظهارنظر کارشناسان نظامی و محققان عصر حاضر یکی از بزرگترین نوایغ نظامی جهان به شمار می‌رود:

«هیتر باید تا اندازه‌ای مرهون چنگیز باشد؛ زیرا حمله برق‌آسا و هجوم عمیق او بر

استحکامات دشمن و به دام انداختن همه سربازان، چنان‌که در نبرد بارباروسا (*Barbarossa*) به سال ۱۹۴۱ بر ضد روسیه انجام گرفت، به شدت یادآور استراتژی و تاکتیک‌های مغول است...^۷

در باب شیوه جنگیدن مغولان و حیل‌ها و نیرنگ‌هایی که برای به دام انداختن دشمن به کار می‌بردند، مطالب مفصلی در کتب تاریخ مغول مندرج است که در این مختصر نمی‌گنجد... به هر تقدیر لازم است اشارات مختصری درباره برخوردهای نخستین دولت خوارزمشاهی با دولت مغول بنماییم: بر طبق نوشته بسیاری از مورخان، چنگیزخان که از خدای خویش (تانگری یا تاب تانگری به معنای خدای مطلق و تعالی)^۸ الهام می‌گرفت و همه نیرو و توان خود را در رویارویی با دشمنان بی‌شمار از او می‌دانست در آغاز کار قصد تعرض به قلمرو وسیع و گسترده خوارزمشاهیان را نداشت و شاید از آن دولت و قدرت پوشالی آن تا حدودی واهمه داشت. وی مایل بود که مناسبات بازرگانی میان دو کشور رونق یابد، تجار و سوداگران به سهولت در کشورهای یکدیگر به رفت و آمد و مبادله کالا بپردازند. پادشاه نادان و سبک‌مغز خوارزمشاهی با اکراه با این تقاضای چنگیزخان موافقت کرد. بدین ترتیب مراودات بازرگانی میان دو کشور آغاز گردید. چهارصد و پنجاه یا به قولی پانصد بازرگان که اغلب آنها مسلمان بودند، با کالاهای نفیس از سوی خان مغول که به تجارت عشق می‌ورزید، رهسپار ایران گشتند. آیا اینان واقعاً قصد تجارت داشتند یا جاسوسانی بودند در لباس بازرگانان که چنگیز برای ارزیابی قدرت نظامی سلطان مسلمان و آشنایی دقیق با راه‌ها و طرق ارتباطی، آنها را گسیل داشته است:

«سیاست‌های زیرکانه و فریب‌آمیز سوق‌الجیشی چنگیز شهرت بسیار پیدا کرده و این سوءظن را پیش آورده بود که ممکن است جاسوسان و مأموران سری چنگیز خود را به صورت بازرگانان بی‌آزار درآورده بودند.»^۹

باری، تجار مغول وارد شهر مرزی «اترار» در کنار سیحون یا سیر دریا شدند، حاکم آن شهر به نام غایرخان (این‌الحق) که نسبت نزدیکی با مادر سلطان محمد یعنی ترکان خاتون داشت، به بهانه جاسوس بودن آنها، جملگی را به هلاکت رسانید و اموال گرانبه‌ای آنان را ضبط کرد. به قولی گویا یک نفر از آن میان جان سالم به در برده، موقوف را با آب و تاب به اطلاع خان مغول رسانید چنگیزخان سخت پریشان‌حال و اندوهگین گردید؛ ولی خونسردی خود را حفظ کرد (او در همه

حوادث سهمناک، خونسردی خود را حفظ می‌نمود) چنگیزخان سه پیک یکی به نام کوچ بغرا (*KojBogra*) که پدرش از امرای سلطان تکش پدر سلطان محمد و ترک بود و دو تن مغولی دیگر را به رسالت نزد خوارزمشاه فرستاد تا در عوض خون چهارصد و نود و نه فرستاده خود، تنها غایرخان را که مسبب واقعه بود، برای مجازات به نزد او فرستد. سلطان محمد خوارزمشاه اگرچه ترسیده بود، ولی به ملاحظه خویشاوندی و نیز به سبب سپاهیان فراوان ایلی تحت فرماندهی غایرخان جرأت این کار را نکرد و ضمناً اندیشید که اگر به ملایمت جواب دهد، ممکن است حمل بر ضعف او در برابر مغولان شود، لذا نه تنها اقدام دوستانه‌ای نکرد، بلکه دستور داد پیک‌خان را نیز کشتند و ریش همراهانش را تراشیدند! می‌دانیم که در نزد مغول سفیر مصونیت تقدس‌آمیزی داشت و تراشیدن ریش نیز اهانت بسیار بزرگی نسبت به یک مرد محسوب می‌شد. خان مغول به هنگام شنیدن این خبر از شدت خشم و نفرت گریست و اشک وی نمودار انتقامی سخت بود که در دل وی ریشه دوانید.^{۱۰}

به این ترتیب دو دولت در آستانه جنگی هولناک قرار گرفتند که جوی‌های خون به راه افتاد و میلیون‌ها بی‌گناه جان باختند...

گفتنی است که اگر واقعه قتل تجار مغول و سفرای آن دولت هم به وقوع نمی‌پیوست، دیر یا زود چنگیز و چنگیزیان به علت قدرت نظامی و اتحاد همه قبایل آسیای مرکزی به سرزمین‌های آباد و زرخیز ایران اسلامی می‌تاختند و با خوی توحش و ددمنشی به نابودی بلاد و آبادی‌ها و کشتار مسلمانان دست می‌یازیدند.

به قول محقق بزرگ روسی بارتولد:

«البته بدون این بهانه هم، هجوم مغولان به تصرفات خوارزمشاه، متنها اندکی دیرتر صورت می‌گرفت.»^{۱۱}

همین محقق بزرگ معتقد است که عمل خوارزمشاه در کشتار تجار مغول به ویژه سفیر او از نظرگاه حقوق بین‌المللی کنونی هم دلیلی قوی برای شروع جنگ شمرده می‌شود.^{۱۲}

جنگ میان دو دولت بزرگ آسیایی آغاز گردید. چنگیزخان در سال ۶۱۵ هجری قمری با یک صد و پنجاه الی دویست هزار نفر از قوای خود به همراه کلیه فرزندان خویش (جوجی، جغتای، اکتای، تولوی) و فرماندهان لایقی چون جبه و سوبوتای (سوبودای) راهی غرب گردید... تفصیل

این رویارویی نظامی غم‌انگیز و در عین حال دهشتناک و نفرت‌انگیز را همه مورخان ایرانی، اسلامی مانند علاءالدین عظاملک جوینی صاحب کتاب «جهانگشا» و رشیدالدین فضل‌الله همدانی صاحب کتاب عظیم «جامع‌التواریخ» و ابن اثیر مؤلف کتاب «الکامل» و جوزجانی مؤلف کتاب «طبقات ناصری» و شبانکاره‌ای مؤلف کتاب «مجمع‌الانصاب فی‌التواریخ» و وصاف الحضرة نویسنده کتاب «تاریخ و صاف» و نسوی مؤلف کتاب «سیرت جلال‌الدین منکبرنی» و دیگران در کتب خویش آورده‌اند. بنابراین تنها اشارات مختصری به آن می‌نمائیم:

«شهر اترار که حاکم آن غایرخان به هر دلیلی موجه یا غیرموجه فرستادگان مغول را کشته بود، به مدت پنج ماه در مقابل قوای تاتار مقاومت کرد، سرانجام آن مرد دلیر و بی‌باک دستگیر و به فرمان چنگیزخان در گلوی او طلای مذاب ریختند و یا به قولی نقره گداخته در گوش و چشمش ریختند و به زجر تمام کشتندش.^{۱۳} شهرهای بزرگ ماوراءالنهر چون بخارا و سمرقند مورد هجوم مغولان قرار گرفت. بخارا سه روز در محاصره بود و بالاخره تسلیم شد، چنگیزیان در این شهر بی‌حرمتی زیادی به مسلمانان و مقدسات آنها نمودند.»

مؤلف کتاب تاریخ جهانگشا در این‌باره این چنین سخن می‌گوید:

«چنگیزخان در مسجد راند و در پیش مقصوره‌به ایستاد و پسر او تولوی پیاده شد و بر بالای منبر برآمد. چنگیزخان پرسید که سرای سلطان است؟ گفتند خانه یزدان است. او نیز از اسب فرو آمد و بر دو سه پایه منبر برآمد و فرمود که صحرا از علف خالی است، اسبان را شکم پر کنند، انبارها که در شهر بود گشاده کردند و غله می‌کشیدند و صنایع مصاحف به میان صحن مسجد می‌آوردند و مصاحف را در دست و پای می‌انداختند و صندوق‌ها را آخر اسبان می‌ساخت، و کاسات نیند پیایی کرده، مغنیات شهری را حاضر آورده تا سماع و رقص می‌کردند، مغول‌ها بر اصول غنای خویش آوازه‌ها برکشیده و ائمه و مشایخ و سادات و علماء و مجتهدان بر طویله آخر سالاران به محافظت ستوران قیام نموده و امتثال حکم آن قوم را التزام کرده، و بعد از یک و دو ساعت چنگیزخان بر عزیمت مراجعت با بارگاه برخاست و جماعتی که آنجا بودند، روان می‌شدند و اوراق قرآن در میان قاذورات لگدکوب اقدام و قوایم گشته بود.»^{۱۴}

امام رکن‌الدین امامزاده، که از افاضل علمای عالم بود و فرزند او پس از آنکه تعرض مغولان را به نوامیس مردم بخارا مشاهده کردند، تاب و توان از دست داده، با ایشان به جنگ برخاستند و هر

دو شربت شهادت نوشیدند.

عباس اقبال آشتیانی صاحب کتاب نفیس تاریخ مغول می‌نویسد:

«در نتیجه استیلای مغول بر بخارا، شهری که چشم و چراغ تمام ماوراءالنهر به شمار می‌رفت و در میان بلاد اسلام از جهت آبادی و اجتماع علما و اهل فضل و ادب کمتر نظیر داشت، ویران گردید و مردم آن درحین فرار جز جامه‌ای که در تن داشتند، چیزی دیگر نتوانستند با خود ببرند و تمام هستی ایشان به باد چپاول مغول رفت.»^{۱۵}

پس از آن مغولان در عاشورای محرم ۶۱۷ به سمرقند ریختند و پس از خراب کردن ارک شهر، مردم سمرقند را که به زینهار طلبیدن از شهر بیرون رفته بودند، به تسلیم اسلحه و اموال و چهارپایان خود دعوت کردند و همین که این جمله را از ایشان گرفتند، همه را یکسره کشتند و به غارت و سوختن شهر و هتک ناموس اهالی پرداختند بلایی را که بر سر بخارا آورده بودند، تجدید کردند.^{۱۶}

گفتنی است که چنگیز یا به قول مورخان آن عصر (چنگز) خود را عذاب الهی می‌پنداشت و مأموریت داشت که گنهکاران را به سزای اعمالشان برساند؛ بنابراین مردمان هیچ شهری نباید در مقابل او مقاومت و استقامت نمایند شهرهایی که پایداری و مقاومت می‌نمودند، مردم آن قتل‌عام می‌شدند؛ اما بلادی که سرتسلیم فرود می‌آوردند، از قتل‌عام معاف می‌شدند، البته این امر همواره رعایت نمی‌شد. از جمله شهرهایی که در مقابل مغول مقاومت و سرسختی نشان داد، پایتخت خوارزمشاهیان یعنی شهر گرگانج (اورگنج جرجانیه) بود که چهار ماه مقاومت نمود و چون به تصرف مغول درآمد، همه مردم را به عادت خود به بیرون شهر برده و تعداد یکصد هزار صنعتگر و صاحبان حرف (۹) را از میان آنها جدا کرده به مغولستان فرستادند و سرداران مغول زنان و اطفال را اسیر و مردان را کشتند و ایشان را برای این کار بین سپاهیان تقسیم کردند و چنین نوشته‌اند که در این تقسیم به هریک از لشکریان چنگیزی ۲۴ نفر رسید. کثرت کشتگان به اندازه‌ای بود که مورخان از ضبط آن خودداری کرده و آن را باور نداشتند، از جمله کسانی که در این واقعه به قتل رسیده شیخ نجم‌الدین کبری عالم و عارف معروف بود.^{۱۷}

به طور کلی باید یادآور شد که ماوراءالنهر و خوارزم نسبت به خراسان آن روز که چندین برابر خراسان امروز بود، آسیب کمتری دید چنگیزیان در خراسان حمام خون به راه انداختند؛ زیرا بلاد

خراسان به علت گردنکشی مردمان آن، که از قیام جلال‌الدین خوارزمشاه - تنها هم‌اورد چنگیزخان - حمایت و جانبداری می‌کردند، چندین بار فتح شد و هر بار به علت کشته شدن شحنه‌های مغول به دست مردم بیشتر از گذشته لگدمال سم ستوران مغول گشت. به قول محقق انگلیسی، ساندرز: چنگیز ایران خاوری را تبدیل به محل استخوان مردگان کرد، تاریخ چین سوگوارانه از زمین‌هایی صحبت می‌کند که پر از استخوان‌های انسانی شده بود.^{۱۸}

ما نمی‌خواهیم به همه جزئیات تبهکاری مغولان در ایران سده‌های هفتم و هشتم بپردازیم و تنها با ذکر چند رویداد رقت‌آور به این بحث خاتمه می‌دهیم:

در جنوب رودخانه جیحون یا آمودریا نخستین شهری را که مغولان گرفتند و با خاک یکسان کردند، «ترمذ» نام داشت، خواندمیر مورخ معروف می‌نویسد: که زن اسیری به امید اینکه او را به قتل نرسانند، بانگ برداشت که مرواریدی را بلعیده است، قصابان بی‌رحم مغول فوراً شکم آن بیچاره را پاره‌پاره کرده و مروارید را بیرون کشیدند، چنگیز که چنین دید، دستور داد تا شکم همه کشته‌شدگان را پاره کنند تا شاید به همین ترتیب گنج‌های دیگری در آنها نهفته باشد!^{۱۹}

وقتی شهر بزرگ بلخ در خراسان بزرگ از در تسلیم درآمد، به فرمان چنگیز اهالی شهر را به عادت مغول به خارج شهر کوچ داده و همه را به یک‌باره قتل‌عام کردند. در سال ۶۱۸ هجری قمری شهر بزرگ مرو به تصرف قوای مغول درآمد، فرزند کوچک و عزیز دردانه چنگیز یعنی تولی (تولوی) که در قساوت قلب از پدر پیشی گرفته بود و فرمانده کل قوای او در خراسان بود، هزاران نفر از مردم این شهر را قتل‌عام کرد (ذکر جزئیات واقعه قلب و روح هر صاحب‌دلی را به شدت آزرده می‌سازد؛ از این‌رو به جزئیات نمی‌پردازیم). «به طور کلی توحش خونسردانه‌ای که مغولان در کشتار همگانی نشان می‌دادند، چنان نفرت‌آور است که به وصف نمی‌آید، ساکنان یک شهر مغلوب را مجبور می‌کردند که در دشتی بیرون از دیوارهای شهر جمع شوند، آنگاه به هر سوار مغول که یک تبرزین داشت، گفته می‌شود که ده نفر، بیست یا پنجاه نفر را گردن بزنند، این آدمکشان می‌بایست مدرکی ارائه دهند که دستورها را خوب اطاعت کرده‌اند، بدین جهت گاهی از آنان می‌خواستند که گوش قربانیان را ببرند و این گوشها را در کیسه بریزند و پیش افسران خود ببرند که شمرده شود...»^{۲۰}

ضمناً مغول‌ها برای اینکه مطمئن شوند که کسی در شهر زنده نمانده، چند روز بعد باز

می‌گشتند و افرادی را که در سرداب‌ها، زیرزمین‌ها و دخمه‌ها و آب‌انبارها پنهان شده بودند، به هلاکت می‌رساندند... دلاور مردی چون چنگیز که با دشمنان اینچنین بی‌رحم و قسی‌القلب بود، به خانواده خود عشق می‌ورزید و سال‌های آخر عمر را در مصاحبت دو نوه مورد علاقه خویش قویلای (که بعدها امپراتور چین شد) و هلاکو (که دولت ایلخانان را تأسیس کرد) گذراند. او اگر اندک گزند به افراد خانواده‌اش می‌رسید، به شدت انتقام می‌گرفت، چه رسد به قتل و نابودی آنها، در میان شهرهایی که مورد تهاجم وحشیانه مغولان قرار گرفت، دو شهر نیشابور و بامیان در آتش انتقام بی‌امان چنگیزیان سوختند و نابود گشتند. در نیشابور، داماد چنگیزخان به نام تغاجارنویان (تخوجار) در حین محاصره شهر به هلاکت رسید. و در محاصره بامیان موتوجن فرزند جغتای، نوه چنگیز که مورد علاقه شخص وی بود کشته شد و به شدت وی را آزرده‌خاطر و در عین حال خشمگین ساخت. در نیشابور دختر چنگیزخان یعنی زوجه تغاجار همچون بیری ماده در صدد انتقام‌جویی برآمد و بانگ برداشت: شهر را چنان ویران کنید که در آنجا بتوان زراعت کرد و حتی به سگ و گربه آن نیز رحم ننمایید. مغولان چنین کردند و هفت شبانه‌روز بر نیشابور ویران آب بستند و در سراسر آن جو کاشتند، آنهایی که در زیرزمینی جان‌پناهی یافته بودند، به علت نفوذ آب و شخم‌زدن زمین و زیرورو کردن آن خفه شدند تعداد مقتولان این شهر مصیبت‌زده را بیش از یک میلیون نفر ذکر کرده‌اند.

بار تولد نویسنده کتاب ترکستان‌نامه می‌نویسد:

«شهر نیشابور سرنوشت دردناکی داشت. تولوی فرزند چنگیز که مأمور فتح خراسان بود، به علت قتل تغاجارنویان، تقاضای عفو اهالی را نپذیرفت. شهر بالکل ویران شد و در محل ویرانه شهر امیری مغول و چهارصد تاجیک ماندگار شدند مأموریت آنها این بود که تا بقایای زندگان را که یافتند به قول جوینی بر عقب مردگان فرستند...»^{۲۱}

در بامیان چنگیز فرمان داد که به انتقام قتل موتوجن علاوه بر مردم، جانوران شهر را نیز بکشند و کسی را اسیر نگیرند و بچه در شکم مادر نگذارند و دیگر کسی آنجا سکونت اختیار ننماید. مغول بامیان را که دارای پیکره‌های عظیم بودا بود، زیر و رو کردند و از آن به بعد آن شهر مخروبه را «ماوبالیغ» (آبادی بد) نامیدند.^{۲۲}

ما نمی‌خواهیم از مصائب و تیره‌روزی مردمان همه شهرهای خراسان سخن بگوئیم. اما ذکر این

نکته ضروری است که بسیاری از شهرهای خراسان چون بلخ و مرو و نیشابور چنان ویران و لگدکوب مغولان شدند که به قول مورخان سال‌های طولانی از ویرانه‌های آنها نه عوعوی سگان به گوش می‌رسید و نه بانگ خروسان هنوز هم پس از گذشت هشت قرن، بخارا، سمرقند، مرو، نیشابور و بلخ عظمت و شکوفایی قبل از ایلغار مغول را باز نیافته‌اند.

گفتنی است که مغولان آنچنان رعب و وحشتی در دل لشکریان و مردمان بی‌گناه پدید آورده بودند که گفته‌اند اگر یک کلاه مغولی به ناگاه میان هزار نفر خوارزمی پرتاب می‌شد، جملگی از ترس می‌گریختند! یا نوشته‌اند مغولی سواره به روستایی رسید چشمش به یک نفر دهاتی افتاد، خواست خونس بریزد، اما شمشیر به همراه نداشت، به او حالی کرد سر را بر روی زمین بگذارد و تکان نخورد، روستایی بینوا همچون بره‌ای بی‌زبان اطاعت کرد، سوار مغول شمشیری یافت و پس از لحظه‌ای بازگشت و او را با یک ضربت به هلاکت رسانید. این مطلب را ابن اثیر در کتاب «الکامل» خود آورده است. در همین زمینه اقبال می‌نویسد:

«مردی نقل می‌کرد که من با هفده نفر در راهی می‌رفتیم، سواری از مغولان به ما رسید و امر داد کنه‌های یکدیگر را ببندیم، همراهان من به اطاعت امر او قیام کردند، به ایشان گفتم او یک نفر است و ما هفده تن، علت توقف ما در کشتن او و گریختن چیست؟ گفتند می‌ترسیم، گفتم او الساعه شما را می‌کشد، اگر ما او را بکشیم، شاید خداوند ما را خلاصی بخشد، خدا می‌داند کسی بر این اقدام جرأت نکرد، عاقبت من با کاردی او را کشتم و پا به فرار گذاشته، نجات یافتیم.»^{۳۳}

در ایران ما همانند این مرد شجاع افرادی هم بودند که از مغول نمی‌ترسیدند و دمار از روزگارشان درآوردند، جلال‌الدین خوارزمشاه، از جمله آنان بود که مردانه در مقابل مغول مقاومت و پایداری نمود و ضربات هولناکی به ارتش شکست‌ناپذیر چنگیزی وارد ساخت. او که فرزند ارشد محمد خوارزمشاه بود، چون مادرش برده‌ای هندو بود، از سوی مادر بزرگ مکارش (ترکان خاتون) دائماً تحقیر می‌شد، مغولان را در نبرد پروان به سرداری شیکی قوتوقو که گویا ۳۰ الی ۴۵ هزار سرباز داشت، به سختی درهم شکست. مغولان شکست خورده دنبال جان‌پناهی می‌گشتند تا از انتقام‌جویی مردمان ستم‌دیده و رنج‌کشیده در امان باشند، اما آنهایی که به اسارت افتاده بودند، به سختی شکنجه شدند. مسلمانان برای تشفی خاطر گوش‌های آنها را با میخ سوراخ می‌کردند!

نتیجه

سخن آخر اینکه، ما در این مقاله بیشتر به عملکرد نظامی مغول پرداخته‌ایم و جنایات مغولان را برشمرده‌ایم، در حالی که آنان محسناتی هم داشته‌اند از آن جمله بردباری مذهبی، ایجاد امنیت و آرامش از چین تا آسیای غربی و اروپای شرقی و گسترش و شکوفایی بازرگانی بین‌المللی، اشاعه زبان فارسی و ترکی در اقصی نقاط امپراتوری گسترده خویش و تلفیق هنرهای ملل مختلف به ویژه در زمینه هنر معماری و غیره که در باب هریک از موضوع‌های فوق می‌توان کتاب‌ها نوشت. هارولدلمب مورخ و نویسنده کتاب چنگیزخان که او را فرمانروای سرزمین‌های سوخته لقب داده، درباره امنیت راه‌های بازرگانی در عصر مغول می‌نویسد:

«گرچه فتوحات مغول میلیون‌ها افراد انسانی را به هراس انداخته و بسیاری از شهرهای آباد را ویران ساخته بود، اما صلح مغولی که در پی آن آمد، از بسیاری جهات کمک کرد، کلیساها برجای ماندند و به روحانیان تمام ادیان آزادی کامل داده شد، راه‌های چپاری از بیشتر نقاط دنیای قدیم می‌گذشت، چاپاران، ضمن پیام‌آوری، اشیای گرانبهائی از مشرق به مرزهای اروپا می‌بردند امنیت جاده‌ها به حدی بود که گفته می‌شد که دختر کوچکی می‌تواند کیسه زری را با اطمینان از کرانه رودخانه دن واقع در روسیه تا خانبالیغ (پکن) پایتخت قویبلای قاآن به تنهایی حمل نماید!»^{۲۴}

پی نوشت

۱- Yuan-ch'aopi-shih.

- ۲- سَوّی، شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری، سیرت جلال‌الدین منکبرنی (ترجمه فارسی از اصل عربی از مترجم مجهول در قرن هفتم هجری) به تصحیح و مقدمه و تعلیقات مجتبی مینوی تهران بنگاه، ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۳، ص ۱۸،
- ۳- ساندرز، ج، ح، تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱، ص ۶۷،
- ۴- گروسه، رُنه، امپراتوری صحرانوردان (استپ)، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۳، صص ۱۸-۱۹،
- ۵- همان کتاب، صص ۶۰-۶۱،
- ۶- ساندرز، ص ۶۸،
- ۷- همان کتاب، ص ۶۹،
- ۸- *Tab Tangri*- مغولان قبل از تماس با دنیای خارج به یگانه‌پرستی ناقصی معتقد بودند- نقل از کتاب دین و دولت در ایران عهد مغول، تألیف دکتر شیرین بیانی، نشر دانشگاهی، ج ۱، از تشکیل حکومت منطقه‌ای مغولان تا تشکیل حکومت ایلخانی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۷، ص ۲،
- ۹- همان کتاب، صص ۶۱-۶۰،
- ۱۰- همان کتاب، ص ۹۰،
- ۱۱- بارتولد، و، و، ترکستان نامه (ترکستان در عهد هجوم مغول)، ترجمه کریم کشاورز، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ج ۲، ۱۳۵۲، ص ۹۲۸،
- ۱۲- همان کتاب، همان صفحه.
- ۱۳- نسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، ص ۵۴،
- ۱۴- جوینی، علاء‌الدین عظاملک، تاریخ جهانگشای، جلد اول به سعی و اهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی، لیدن، مطبعه بریل، ۱۳۲۹، صص ۸۰ و ۸۲،
- ۱۵- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران، امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۴، ص ۳۰،
- ۱۶- همان کتاب، ص ۳۰،

- ۱۷- همان، نقل به اختصار ص ۴۶
- ۱۸- ساندرز، ص ۶۶
- ۱۹- خواند میر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی، تاریخ حبیب السیر، ج ۳، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۳۳، چاپ دوم، چاپخانه گلشن ۱۳۵۳، زیر نظر دکتر محمد دبیرسیاقی، صص ۳۷-۳۸
- ۲۰- ساندرز، صص ۶۸ و ۶۹
- ۲۱- بارتولد، ج ۲، ص ۹۲۸
- ۲۲- اقبال آشتیانی، ص ۵۸
- ۲۳- همان کتاب، صص ۱۰۵-۱۰۶
- ۲۴- لمب، هرولد، چنگیزخان مغول فرمانروای سرزمین‌های سوخته، ترجمه ابوطالب صارمی، از انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (شرکت سهامی)، چاپ دوم، ۱۳۷۲، صص ۱۸۱-۱۸۲.